



جستاری در کاربرد «امیرالمؤمنین» در فرهنگ و تمدن اسلامی

پدیدآورده (ها) : واسعی، سید علی رضا
تاریخ :: تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی :: بهار 1395، سال هفتم - شماره 22
(علمی-پژوهشی/ISC)

از 7 تا 26

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1122089>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان

تاریخ دانلود : 12/07/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

جستاری در کاربرد «امیرالمؤمنین» در فرهنگ و تمدن اسلامی

سید علیرضا واسعی*

چکیده

در مطالعات تمدنی اسلام، «امیرالمؤمنین» یکی از واژه‌های پرکاربرد و مهم است و عموماً بر کسی اطلاق می‌شود که رهبری سیاسی جامعه اسلامی را بر عهده دارد، اما آیا در وضع اولیه به همین معنا بود یا تغییری در آن رخ داده؛ آیا دارای مصداق معینی بوده یا در گذر زمان و تابع نیاز جامعه اسلامی پدید آمده است، همیشه مباحثی را به خود معطوف داشته است. این مقاله با رویکردی علمی و جدای از نگره‌های عقیدتی بر آن است تا جایگاه آن را در گذر زمان به‌اجمال نشان دهد با این فرضیه که به‌رغم دینی بودن منشأ آن، در عهد حاکمیت اسلامی معنای سیاسی یافته که حتی از سوی امامان نیز مورد استناد و تأیید قرار گرفته است، چنانکه به‌زودی در معنای سومی نیز به‌کاررفته است، اما همه این‌ها با یکدیگر قرابت مفهومی دارند.

واژگان کلیدی

امیرالمؤمنین، علی علیه السلام، عمر، خلافت، امارت، امام.

طرح مسئله

«امیرالمؤمنین» یکی از واژه‌های سیاسی یا دینی اسلامی است که از دیرباز گفتگوهایی را به خود اختصاص داده است. در منشأ پیدایش و معنای اولیه آن، نظرهای مختلفی ابراز شده که بیش از آنکه ریشه تاریخی داشته باشد، ریشه مذهبی به خود گرفته است. برخی بر آن‌اند این اصطلاح اول‌بار

توسط پیامبر ﷺ و در خصوص امام علی (ع) به کاررفته و اطلاق آن بر غیر آن حضرت ناصواب است، اما دسته دیگر با سیاسی خواندن این اصطلاح، آن را به دوران حاکمیت اسلامی پیوند داده و از این رو بر کسی یا کسانی که امارت بر مسلمانان را بر دوش داشته باشد، قابل اطلاق می‌دانند. رواج و شیوع این اصطلاح در متون تاریخی و تمدنی و اهمیتی که در میان مسلمانان دارد، ایجاب می‌کند تا پژوهشی جامع، همراه با استقرائی کامل درباره آن صورت گیرد، چنانکه برخی از محققان با همین دغدغه‌ها به کاوش پرداخته‌اند و مقاله‌های آمده ذیل این مدخل در دائرةالمعارف‌های فارسی و عربی و نیز کتاب منتشره با عنوان *امیرالمؤمنین و ملک، دو واژه دو فرهنگ*^۱ گواه این ادعا است، اما با همه اینها نگاهی دقیق و به‌دور از پیش‌داوری‌های عقیدتی یا فرهنگی، دستاورد متفاوتی فراروی آدمی می‌نهد. این نوشتار می‌کوشد تا با جستجو در منابع اولیه و بررسی دیدگاه‌های ارائه‌شده، در حد توان، واقعیت‌ها را نمایان سازد و نشان دهد که خاستگاه آن کجا بوده و چه فرازوفرودی را طی کرده است، گرچه اظهارنظر نهایی درباره آن را هم چنان محل تأمل می‌داند.

سیر تاریخی مفهوم امیرالمؤمنین

اصطلاح امیرالمؤمنین که از پدیده‌های عهد اسلامی است، از دو واژه امیر و مؤمنین ترکیب یافته است. این اصطلاح از دیرباز محل گفتگوهای تاریخی، کلامی و فرهنگی قرار گرفته است. امیر در معنای اسم فاعلی؛ به معنای تصدی، مسئولیت‌پذیری و به عهده‌گیری یک امر (کار) است و با اضافه به مؤمنین، طبعاً معنای عهده‌داری امر مؤمنان را پیدا می‌کند، هرچند در اینکه آیا مراد از آن تصدی امور سیاسی - اجتماعی است یا امور دینی و فرهنگی، کم‌وبیش اختلاف‌هایی دیده می‌شود.

۱. کاربرد شایع در میان عامه مسلمانان

در ادبیات سیاسی عامه مسلمانان (اهل سنت)، اصطلاح امیرالمؤمنین بیشتر در معنای اول برجستگی یافته است، چنانکه برابر داده‌های دسته‌ای از منابع، اول‌بار عمر به این لقب خوانده شد.^۲ گفته‌اند وقتی او به خلافت رسید، از اینکه هم چون ابوبکر خلیفه خوانده شود، دچار تردید شد و گفت: وقتی به ابوبکر خلیفه گفته می‌شود، چگونه به من نیز چنین بگویند؟ می‌گویند مغیره بن شعبه گفت: تو امیر مایی و ما مؤمنانیم، پس تو امیرالمؤمنینی.^۳ به روایتی این نام را مردی از اصحاب پیامبر ﷺ

۱. این کتاب توسط حامد منتظری مقدم در مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی قم، به سال ۱۳۹۳ انتشار یافته است.

۲. ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۴؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۳۵.

۳. بخاری، التاریخ الصغیر، ج ۱، ص ۷۹؛ ابن شهبه، تاریخ المدینة المنورة، ج ۲، ص ۶۷۷.

به او داد.^۱ بر پایه روایتی دیگر، از شفاء، دختر عبدالله که از مهاجرین اولیه بود، لید بن ربیع و عدی بن حاتم در عهد خلافت عمر برای ملاقات با او به مدینه آمده، در مسجد پیامبر ﷺ عمرو عاص را دیدند و از او خواستند تا برای ملاقات با امیرالمؤمنین، از او کسب اجازه کند. عمرو عاص با شنیدن چنین عنوانی خرسند شد و گفت: به خدا سوگند، شما نام درستی بر وی نهادید، چون او امیر است و ما هم مؤمنانیم. سپس پیش عمر رفت و وی را با این نام سلام کرد.^۲ ابن عباس بر همین سیاق، در هنگامه مرگ عمر به بالین وی رفت، تصدی امر مؤمنان را بدو یادآور شد.^۳ نیز ابن ابی الحدید، به ادعای خویش، مستند به داده‌های کتب حدیث، سیره و تواریخ آورده است که امام علی علیه السلام عمر را از زمان خلافتش دیگر به کنیه نمی‌خواند، بلکه به امیرالمؤمنین خطاب می‌کرد.^۴ بر اساس چنین داده‌هایی، نویسندگان غیر شیعی، بر اولیت عمر در ملقب شدن به این عنوان اصرار دارند.^۵

بستانی می‌نویسد: اول کسی که به این نام خوانده شد، عمر بود و عنوان امیرالمؤمنین در عهد خلفای راشدین، بنی‌امیه، بنی‌عباس و دولتک‌های شرق تا سقوط بغداد (۶۵۶ ق) بالاترین القاب و ویژه خلیفه یا مدعیان خلافت مثل ابن‌زبیر، علویان، قرمطیان و فاطمیان بود. عموم شاهان مراکش از قرن هشتم قمری تا امروز و شاهان یمن تا قبل از اعلام جمهوری (۱۹۶۲ م) با این لقب خوانده می‌شدند. وی در ادامه می‌آورد: به‌علاوه هر یک از پادشاهان سنی مذهب که تظاهر به اعاده و احیای رسوم قدیم اسلامی داشت، مثل خدیوهای مصر و شاهان افغان، خود را امیرالمؤمنین می‌خواندند. سلطان سلیم عثمانی نیز بعد از فتح مصر به سال ۹۲۲ قمری و سیطره بر خلافت عباسی، خود را امیرالمؤمنین خواند و این نام تا انقلاب ترکیه به سال ۱۹۲۲ م ادامه داشت. در آفریقای غربی از دیرباز حکام مسلمانان مثل بنی رستم، بنی زبیری، بنوحمداد را امیرالمؤمنین می‌نامیدند و این رسم در شمال نیجریه هم چنان باقی است. البته وی اشاره می‌کند که گاهی به بعضی علما نیز چنین لقبی داده می‌شد.^۶

۱. ابن ادریس شافعی، الرسالة، ص ۳۰۳؛ همو، کتاب الأم، ج ۱، ص ۵۳.

۲. بخاری، التاريخ الصغير، ج ۱، ص ۷۸؛ ابن‌عبدالبر، الاستيعاب، ج ۱۰، ص ۷۵؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۶۱.

۳. ابن‌سعد، الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۵۳.

۴. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۲، ص ۸۰.

۵. ابن‌کثیر، البدايه و النهايه، ج ۷، ص ۱۸؛ مقریزی، امتاع الاسماع، ج ۶، ص ۱۵۱؛ هیثمی، الصواعق المحرقة، ج ۱، ص ۲۵۷.

۶. بستانی، دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۴، ص ۴۱۲.

۲. اصطلاح امیرالمؤمنین در کاربرد شیعی

در ادبیات مذهبی شیعه کاربرد اصطلاح «امیرالمؤمنین» مسیر دیگری را طی کرده است. بر اساس داده‌های روایی شیعی، «امیرالمؤمنین» صرفاً به معنای تصدی امر سیاسی و اجتماعی نیست، بلکه در معنای عام‌تر و بالاتر؛ یعنی عهده‌داری امور دینی و شرعی به‌کاررفته و اساساً پیش از مطرح‌شدن مسائل سیاسی و حاکمیت در تاریخ اسلام، در عهد خود رسول خدا ﷺ و توسط آن حضرت برای امام علی ﷺ استعمال شده است. برابر این رویکرد، این لقب از سوی خداوند، صادر و در کلام جبرئیل جاری شد و سپس رسول خدا ﷺ بر آن تصریح فرموده، امام علی ﷺ را به آن نام خواندند. بر پایه روایتی از حذیفه بن یمان، علی بن ابی‌طالب ﷺ اول‌بار توسط جبرئیل و از طرف خداوند به این نام خوانده شد. حذیفه که از جانب امام علی ﷺ برای اخذ بیعت خلافت به یمن اعزام‌شده بود، پس از ایراد خطبه، از سوی جوانی مورد پرسش قرار گرفت که تو انگار به «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و امیرالمؤمنین حقا حقاً» باور داری و خواست تا راز آن را روشن کند. حذیفه در پاسخ وی گفت: اگر کسی پیش از علی ﷺ امیرالمؤمنین خوانده‌شده، این عنوان را از سوی مردم یافته، اما علی آن را از طرف خدا و باواسطه جبرئیل دریافت کرده است. آنگاه به‌تفصیل به بیان آن پرداخت که چگونه پیامبر مأموریت یافت تا آن را در میان مؤمنان اعلان کند.^۱

مرحوم صدوق می‌نویسد: جبرئیل با عنوان امیرالمؤمنین به علی سلام داد و امام به رسول خدا ﷺ گفت: کلامی می‌شنوم، ولی چیزی نمی‌بینم. پیامبر ﷺ فرمود: ای علی! این جبرئیل است که از طرف خداوند نزد من آمد تا آنچه را به من وعده داده تصدیق کنم. سپس آن حضرت دستور داد تا یکایک اصحابش بر علی، به امارت مؤمنین سلام کنند.^۲ بر پایه این روایت، پیامبر در خیمه‌ای نشست و امام علی ﷺ در کنار او قرار گرفت و مردم گروه‌گروه واردشده، به او تبریک گفته و بر او به‌عنوان امیرالمؤمنین سلام کردند. جالب آنکه پیامبر ﷺ حتی از زنان و همسران خویش خواست تا چنین کنند و همگان این فرمان را گردن نهند. گفته‌اند عمر از کسانی بود که با بیانی نسبتاً طولانی به اظهار مسرت پرداخت و گفت: «بخ بخ لك يا علي، اصيحت مولاي و مولاي كل مؤمن و مؤمنه». سپس حسان شعری سرود که مایه شادمانی پیامبر گردید.^۳

البته آنچه در متون حدیثی کهن در خصوص این رخداد وجود دارد، تبریک به امام علی ﷺ

۱. دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۳۴؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۹۰ و ۹۱؛ امین، اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۶۰۵.

۲. صدوق، الامالی، ص ۴۳۶؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۹۹؛ علمی، دائرةالمعارف الشیعیه العامه، ج ۴، ص ۲۷۹.

۳. امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۹۰ و ۴۲۰.

به‌عنوان مولای مؤمنین است نه امیر آنان،^۱ جز آنچه در کتاب سلیم آمده است. در این کتاب آمده که پیامبر از اصحاب خود خواست تا به علی به‌عنوان امیر مؤمنان سلام کنند و وقتی ابوبکر و عمر پرسیدند: آیا این از طرف خداست یا رسول او؟ پیامبر ﷺ فرمود: از طرف خدا و رسول او.^۲ اما در دیگر روایات که به جریان غدیر مربوط نمی‌شود، چنین خواسته‌ای به‌صراحت از سوی پیامبر ﷺ ابراز شده که به علی به‌عنوان امیرالمؤمنین سلام دهید.^۳ بر پایه روایتی از زید بن جهم از امام صادق ﷺ، وقتی آیه ولایت علی بن ابی‌طالب نازل شد، پیامبر فرمود تا مردم بر علی به امیری مؤمنان سلام دهند^۴ که همگان چنین کردند. بریده اسلمی پس از روی کار آمدن ابوبکر از کسانی بود که حاضر نشد او را به چنین مقامی بپذیرد و در تبیین رفتار خویش از ابوبکر پرسید: آیا به خاطر نمی‌آوری هنگامی که رسول خدا ما را فرمان داد تا به علی به‌عنوان امیرالمؤمنین سلام کنیم؟^۵ بر پایه روایتی دیگر، پیامبر ﷺ فرمود: «الائمة من بعدي اثنا عشر، اولهم امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و آخرهم هو القائم».^۶ مجلسی در بحار، روایات فراوانی که مستند است به منابع اهل سنت است نقل می‌کند که در آنها رسول خدا ﷺ علی را امیرالمؤمنین خوانده است،^۷ چنانکه در روایتی منقول (از روایان بسیار) آمده است که آیه‌ای در قرآن نیامده که در آن «یا ایها الذین آمنوا» باشد، جز اینکه امام علی ﷺ امیر، شریف و رأس آن است.^۸

اختصاص «امیرالمؤمنین» به علی ﷺ و بررسی آن

برابر چنین داده‌هایی و نیز پاره‌ای از روایات، امیرالمؤمنین از القاب اختصاصی امام علی ﷺ شمرده شده است. در روایتی از عمر بن زاهر از امام صادق ﷺ آمده که مردی از آن حضرت درباره قائم پرسید که آیا به لقب امیرالمؤمنین سلام داده می‌شود؟ امام فرمود: نه، این نامی است که خداوند علی را به آن خوانده است و پیش از او کسی به آن خوانده نشده و پس از او نیز کسی به آن

۱. مفید، مسار الشیعه، ص ۲۰؛ شریف مرتضی، رسائل، ج ۴، ص ۱۳۱؛ مجلسی، روضه المتقین، ج ۹، ص ۲۵۲؛ ج ۱۱، ص ۱۹۹.
۲. سلیم، کتاب سلیم، ص ۳۵۶؛ امین، اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۹۳.
۳. شجری، ترتیب الامالی، ج ۱، ص ۱۸۵؛ طوسی، الاقتصاد، ص ۲۰۳؛ ابن‌براج، جواهر الفقه، ص ۲۴۹.
۴. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۹۲.
۵. صدوق، الخصال، ص ۴۶۴.
۶. صدوق، الاعتقادات، ص ۱۰۴.
۷. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۳۳۸ - ۳۳۳.
۸. همان، ص ۳۳۳.

خوانده نخواهد شد، جز اینکه کافر می‌شود.^۱ در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده که اگر کسی غیر علی، خود را به این لقب بخواند، افترا زن و دروغ‌گوست.^۲ این دسته از روایات موجب گردید تا برخی از شیعیان، این عنوان را خاص امام علی علیه السلام دانسته و اطلاق آن را بر غیر او جایز ندانند و نوشته‌هایی نیز در این باب پدید آورده‌اند. ظاهراً اولین نوشته در این باره، کتاب *حجة التفضیل* اثر ابن‌اثیر، یکی از علمای قرن سوم و چهارم هجری است که مورد استناد سید رضی علی بن طاووس قرار گرفته است.^۳

کتاب دیگر *التسلیم علی امیرالمؤمنین بامر المؤمنین* از شیخ ابی‌عبدالله حسین بن عبیدالله بن ابراهیم غضائری (۴۱۱ق) از مشایخ نجاشی است.^۴ از این دو صریح‌تر، کتاب *الیقین فی اختصاص مولانا علی بامر المؤمنین*،^۵ است که هم‌اکنون با چاپ‌های متعدد موجود است^۶ و موسسه دارالکتاب قم آن را به همراه دیگر نوشته سیدین طاووس با نام *التحصین لاسرار ما زاد من اخبار الیقین* در ۵۲۵ صفحه به سال ۱۴۱۳ قمری منتشر کرده است.^۷ سید بن طاووس، در قسم اول این کتاب، اختصاص امیرالمؤمنین به علی را از طرق مختلفی^۸ با غرض اثبات احقیق امام برای جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان کرده است.^۹ کتاب *الانوار الباهره فی انتصار العتره الطاهره* او نیز در این خصوص تألیف شده بود^{۱۰} که هم‌اکنون اثری از آن در دست نیست.

۱. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۴۱۱؛ فیض کاشانی، *الوائی*، ج ۳، ص ۶۶۸؛ حر عاملی، *وسائل الشیعه*، ج ۱۴، ص ۶۰۱.
۲. ابن طاووس، *الیقین*، ص ۳۶ و ۳۰۳؛ بحرانی، *مدینه المعجز*، ج ۱، ص ۷۲؛ مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۲۴، ص ۳۱۵؛ ج ۳۶، ص ۶۸؛ ج ۳۷، ص ۳۱۸.
۳. امین، *اعیان الشیعه*، ج ۲، ص ۴۵۹.
۴. تهرانی، *الذریعه*، ج ۴، ص ۱۸۰.
۵. بغدادی، *ایضاح المکنون*، ج ۲، ص ۷۳۱؛ همو، *مدیه العارفین*، ج ۱، ص ۷۱۱؛ تهرانی، *الذریعه*، ج ۱۸، ص ۶۹.
۶. کلبرک، *کتابخانه ابن طاووس*، ص ۱۰۸.
۷. ابن طاووس، *الیقین*، ص ۱.
۸. برخی گفته‌اند که سید ابن طاووس از سبب طریق آن را اثبات کرده است. (ر.ک: نیشابوری، *کشف الحجب و الاستار*، ص ۶۰۶ و مقدمه کتاب *الیقین*، ص ۲۳ به بعد)
۹. نویسند می‌گویند من شنیدم که برخی از مخالفین، از سر عناد یا قصور علمی به انکار سخن پیامبر پرداختند و من با این که سنم از هفتاد گذشته بود، پس از استخاره به پاسخ پرداختم. (*الیقین*، ص ۱۲۶). محقق کتاب در مقدمه صفحه ۱۲ و در پاورقی صفحه ۱۲۶، ادعا می‌کند که مراد ابن طاووس از مخالفین، ابن ابی‌الحدید است، هر چند گواهی برای سخن خویش اقامه نمی‌کند. این مدعا توسط برخی از پژوهشگران نیز تکرار شده، بی‌آنکه دلیل یا شاهدهی برای آن عرضه کند. (ر.ک: منتظری مقدم، *امیرالمؤمنین و ملک*، ص ۵۵)
۱۰. تهرانی، *الذریعه*، ج ۲، ص ۴۱۸؛ ج ۲۵، ص ۲۷۹.

ادعای شیعه البته از سوی دسته‌ای از اهل سنت، به گونه‌هایی مورد تردید قرار گرفته است؛ برخی اصل حدیث «سلموا علیه بامرة المؤمنین» را صحیح ندانسته^۱ و مدعی شده‌اند: اگر چنین بود مسلمانان مسیر دیگری را نمی‌پیمودند،^۲ برخی چون احمد بن حنبل با این ادعا که امام علی علیه السلام در زمان ابوبکر، عمر و عثمان به این نام خوانده نمی‌شد و اقامه جمعه و حدود نمی‌کرد و تنها پس از تصدی خلافت به این عنوان ملقب گردید، در صحت حدیث تردید افکنده‌اند،^۳ اما ابن ابی الحدید با تردید در اصل حدیث، مضمون آن را صحیح و مورد تأیید می‌داند. وی می‌گوید که این باور شیعه که علی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین خطاب شده و جمعیتی از مهاجرین و انصار وی را با این لقب سلام داده‌اند، سخن استواری نیست و در اخبار محدثین ثابت نشده است، جز اینکه روایتی وجود دارد که این معنا را می‌رساند و آن سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در خطاب به علی است که فرمود: «انت یعسوب الدین و المال یعسوب الظلمه» و نیز فرمود: «هذا یعسوب المؤمنین و قائد العز المحجلین» و یعسوب، زبور نر و امیر آنها است. ابن ابی الحدید در ادامه می‌نویسد: این روایت‌ها را ابو عبدالله احمد بن حنبل شیبانی در مسند کتابش *فضائل الصحابه* آورده و ابو نعیم حافظ آن‌ها را در *حلیة الاولیاء* روایت کرده است.^۴ بدین گونه ابن ابی الحدید مضمون حدیث را مورد تأیید قرار می‌دهد.

برخی دیگر با پذیرش اصل سخن پیامبر صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین را به معنای جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان امت ندانسته، بلکه به معنی وصی و وارث و جانشین آن حضرت در اهل و زانش دانسته‌اند، چنانکه از معاویه بن عمار دهنی نقل است.^۵ از ابن عباس نیز نقلی وجود دارد که علی علیه السلام از آن رو به این لقب خوانده شده که اولین ایمان آورنده به اسلام بود؛^۶ یعنی امیر در این رویکرد به معنای مقدم و جلودار قلمداد شده است.

برآیند دیدگاه‌ها و کاربردها

غور در دیدگاه‌ها و نقدهای ارائه شده نشان می‌دهد که اصل مدعای شیعه مبنی بر امیرالمؤمنین خوانده شدن امام علی علیه السلام در عهد نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و نیز اصرار پیامبر صلی الله علیه و آله بر توجه مسلمانان

۱. ایچی فارسی، *المواقف*، ج ۳، ص ۶۰۳ و ۶۱۹.

۲. تفتازانی، *شرح المقاصد*، ج ۲، ص ۲۸۳.

۳. خسروجردی، *الاعتقاد*، ج ۱، ص ۳۳۹؛ حاکم، *شعار اصحاب الحدیث*، ص ۳۹.

۴. ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۱، ص ۱۲.

۵. *حلی*، *مختصر بصائر الدرجات*، ص ۱۱۰.

۶. سروی، *مناقب ابن شهر آشوب*، ج ۲، ص ۲۵۴.

به این امر و سلام دادن به امام با این عنوان، دارای اساس استواری است،^۱ جز آنکه سه نکته مایه تأمل وجود دارد:

۱. معنای امیرالمؤمنین در لسان پیامبر ﷺ؛

۲. کاربرد آن در مورد دیگر امامان؛

۳. استعمال آن برای دیگر خلیفگان از سوی ائمه ﷺ که با فرض اختصاص عنوان به امام

علی ﷺ، نیازمند بررسی است.

در خصوص معنای امیرالمؤمنین؛ اینکه این اصطلاح در زبان پیامبر ﷺ به چه معنا بوده، از همان ابتدا مایه پرسش بوده است. بر اساس روایتی، سلمان از پیامبر ﷺ معنای آن را پرسیده و آن حضرت فرموده بود: چون او مردم را علم می‌دهد.^۲ ابوحمزه ثمالی به نقل از امام باقر ﷺ در پاسخ کسی که علت نام‌گذاری علی به امیرالمؤمنین را پرسیده بود، می‌گوید: آن اسمی است که پیش از او کسی به آن خوانده نشده و برای هیچ‌کسی پس از او نیز جایز نیست، سپس فرمود: چون او خزانه علم است؛ از او گرفته می‌شود و او از کسی اخذ نمی‌کند.^۳ از امام صادق و امام کاظم ﷺ نیز به همین مضمون آمده است که او را از آن جهت که علم را به مؤمنان ارزانی می‌دارد، چنین خوانده‌اند.^۴

مولی محمد مازندرانی در شرح اصول کافی در توضیح میره آورده که به معنای طعامی است که آدمی آن را به دست می‌آورد یا برای فروش و غیره جمع می‌کند، سپس می‌نویسد: چون علم، طعام معنوی است، به میره تعبیر شده و امام علی ﷺ چون طعام معنوی آدمیان را اعطا می‌کند، امیرالمؤمنین نام گرفته است.^۵

البته با این تعبیر و تعریف، دو اشکال پدید می‌آید:

یکم. ارتباط این معنا با امامت و پیشوایی سیاسی و اجتماعی است که اندکی دور از ذهن می‌شود، دوم. ارتباط میره با امیر است که به‌آسانی قابل انطباق بر هم نیستند، چون میره از کلمات اجوف و امیر از ماده امر است و ظاهراً نسبتی میانشان دیده نمی‌شود. برخی از محدثان در مقام

۱. ر.ک: ابن طاووس، *الیقین*، قسم اول.

۲. *سروی*، *مناقب ابن شهر آشوب*، ج ۲، ص ۲۵۴؛ *مجلسی*، *بحار الانوار*، ج ۳۷، ص ۳۳۴.

۳. *لأنه میرة العلم یتار منه ولا یتار من أحد غیره*. (ابن‌رستم طبری، *دلائل الامامه*، ص ۴۵۱؛ *صدوق*، *علل الشرایع*، ج ۱، ص ۱۶۱؛ *مجلسی*، *بحار الانوار*، ج ۳۷، ص ۲۹۴).

۴. *کلینی*، *الکافی*، ج ۱، ص ۴۱۲؛ *صدوق*، *معانی الاخبار*، ص ۶۳؛ *سروی*، *مناقب ابن شهر آشوب*، ج ۲، ص ۲۵۴.

۵. *مازندرانی*، *شرح اصول الکافی*، ج ۷، ص ۴۹.

توجیه برآمده و مثلاً علامه مجلسی برای آن سه وجه ذکر می‌کند:

اول آنکه با جابجایی یا و میم، قلبی صورت گرفته باشد،

دوم آنکه امیر، متکلم وحده از فعل مضارع باشد و بعدها به‌مثابه اصطلاحی جا افتاده باشد، و سوم که به‌زعم ایشان صحیح‌تر است، آن است که اساساً امراء را چون متکفل تأمین آذوقه و مایحتاج مردم‌اند، به این نام خوانده‌اند و امام علی علیه السلام چون فرضی بالاتر را، که تأمین آذوقه حیات ابدی و روحانی باشد، دنبال می‌کند به این نام خوانده‌اند.^۱ به‌هرحال هم چنان ابهامی در ذهن باقی می‌ماند.

اما اطلاق عنوان بر دیگر امامان؛ با توجه به معانی ذکرشده برای امیرالمؤمنین، علی‌القاعده باید بتوان آن را بر دیگر ائمه ساری و جاری دانست، اما مجلسی تصریح می‌کند که اصحاب ما به کار بردن آن را برای دیگر ائمه جایز نمی‌دانند، سپس می‌نویسد: مردی به امام صادق علیه السلام گفت: یا امیرالمؤمنین! امام فرمود: ساکت باش، هیچ‌کس به این نام رضایت نمی‌دهد، جز اینکه به بلای ابوجهل مبتلا می‌شود.^۲ بر اساس روایت دیگر، فردی آن حضرت را به این لقب خواند و امام فرمود: این نام جز برای علی علیه السلام شایسته نیست.^۳

بر همین مبنا ایشان روایتی را که در آن امام صادق علیه السلام گویی این لقب را برای خویش می‌پذیرد، توجیه می‌کند. بر اساس این روایت ابی‌الصباح می‌گوید: من با ابی‌المغرا نزد امام صادق بودم که فردی از دیار عراق بر او وارد شد و گفت: «السلام عليك یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته». امام در پاسخ فرمود: السلام عليك و رحمة الله و برکاته. سپس او را در آغوش گرفت و نزدیک خود نشاند. راوی می‌گوید، به ابی‌المغرا گفتم من ندیدم کسی به این اسم سلام داده شود، جز امیرالمؤمنین علی علیه السلام! امام پاسخ داد: ای ابا صباح! کسی به حقیقت ایمان نمی‌رسد، جز اینکه بداند برای آخر ماهمانی است که برای اول ماست.^۴ مجلسی در تبیین روایت که گویی به سندیت آن باور دارد، می‌نویسد: اولاً این خبر نادر است و نمی‌تواند با اخبار کثیره منع اطلاق امیرالمؤمنین بر غیر علی علیه السلام، معارضه کند؛

ثانیاً شاید امام صادق دیده که پرسنده گمان دارد مضمون این اسم که امیری واقعی باشد،

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۹۳.

۲. همان، ص ۳۳۴.

۳. همان، ص ۳۳۱.

۴. مفید، الاختصاص، ص ۲۶۸ - ۲۶۷؛ حر عاملی، مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۹۹.

بر اینان قابل حمل نیست و امام بدو فهماند که چنین نیست، هرچند به مصلحت احترام به امام علی علیه السلام و تعظیم او، بر آنان اطلاق نمی‌شود،

ثالثاً عدم اطلاق این نام بر دیگر ائمه به جهت جلوگیری از تجری دیگران است، نه اینکه واقعاً آنان نتوانند به این عنوان خطاب شوند.^۱

جعفر مرتضی عاملی فصل مشبعی برای مقوله اختصاص این لقب به علی از طرف خدا و رسول صلی الله علیه و آله قرار داده و نه روایت برای آن برمی‌شمرد و درنهایت در خصوص روایت پیش گفته سخن مجلسی را می‌پذیرد، غیر از نکته اول ایشان را که ادعا کرده خبر نادر نمی‌تواند اخبار کثیر منع‌کننده را بازدارد، چون برابر تحلیل وی، روایات مربوط به منع، اساساً شامل ائمه علیهم السلام نمی‌شود.^۲ و اما خطاب خلفا به امیرالمؤمنین از سوی برخی از امامان؛ در نوشته‌های پیشینیان در این باره چندان گفتگویی درنگرفته است، با اینکه چنین خطاب‌هایی به فراوانی دیده می‌شود. البته شاید با حمل این واژه به معنای لغوی بتوان توجیهی برای آن یافت؛ به این معنا که چون خلیفگان، عهده‌دار تأمین آذوقه مردم بودند، از طرف ائمه به این نام خوانده شده‌اند.^۳ در حال عمر از سوی امام علی علیه السلام،^۴ موسی هادی^۵ و هارون از طرف امام موسی کاظم علیه السلام و به‌ویژه مأمون از سوی امام رضا علیه السلام به فراوانی امیرالمؤمنین خطاب شده‌اند، هرچند مجلسی پاره‌ای از این موارد را زاده تقیه مداری ائمه علیهم السلام دانسته است.^۷

از مجموع داده‌های شیعی که البته مستظهر به پاره‌ای از روایات اهل سنت است، برمی‌آید که امام علی علیه السلام اول کس و تنها فردی بود که از سوی خداوند و از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله به این لقب خوانده شد و آنچه درباره عبدالله بن جحش در برخی نوشته‌ها آمده، مبنی بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وی را در سرپه‌ای به سوی نخله به سال دوم هجری، امیرالمؤمنین نامیده است،^۸ جای تأمل جدی دارد، چون هرچند این روایت در منابع اولیه آمده است،^۹ اولاً اطلاق امیرالمؤمنین بر فرماندهی

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۳۳۲.

۲. عاملی، الصحیح مین سیرة الامام علی، ج ۱، ص ۱۶۶ - ۱۵۷.

۳. مازندرانی، شرح اصول کافی، ج ۷، ص ۴۹.

۴. ابن خیاط، تاریخ خلیفه، ص ۱۰۴.

۵. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۳۵.

۶. صدوق، عیون اخبارالرضا، ج ۱، ۸۵، ۸۷ و ۲۲۵؛ ج ۲، ص ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۷۰ و ۲۶۹.

۷. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۱۳۵.

۸. بکری، تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۴۱.

۹. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۱۹؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۱.

شمار هشت، دوازده یا سیزده نفر چندان موجه نمی‌نماید،

ثانیاً چنین تعبیری برای فرمانده جنگی در هیچ‌وقت دیگری از سوی رسول خدا ﷺ صادر نشده است،^۱ اما اینکه این لقب بر غیر امام علی علیه السلام نباید حمل شود یا مدعی این عنوان مورد اتهام است، با رویکردهای بیان‌شده، می‌تواند مورد بازخوانی قرار گیرد تا مراد واقعی روایات، در صورت صحت مشخص شود.

امیرالمؤمنین به‌مثابه‌عنوانی برای خلیفه و پیشوا

به هر روی اصطلاح امیرالمؤمنین، در طول تاریخ اسلام، بر هرکسی که حاکمیت سیاسی جامعه اسلامی عهده‌دار می‌شد، اطلاق می‌گردید، چنانکه علاوه بر عمر، بر عثمان،^۲ امام علی علیه السلام،^۳ معاویه،^۴ دیگر خلفای اموی^۵ و عباسی^۶ و نیز کسانی که مدعی رهبری مسلمانان بودند، مثل موحدون در شمال افریقا، بنی حفص و بنی مرین و دیگران گذاشته شد.^۷ نووی در توضیح کلمه «نجاشی» می‌نویسد: این کلمه برای تمامی پادشاهان حبشه اطلاق می‌شود، چنانکه به خلیفه مسلمانان «امیرالمؤمنین»، به پادشاهان روم «قیصر»، به فرمانروایان ترک «خاقان»، به پادشاهان فارس «کسری»، به حاکمان قبطی «فرعون» و به حکمرانان مصر، «عزیز» گفته می‌شود^۸ و ابن‌خلدون نیز فصلی به این مقوله اختصاص داده^۹ و هم‌چون نووی، مدعی است که هرکسی خلافت مسلمانان را بر عهده گیرد، به چنین لقبی ملقب می‌گردد. گر چه برابر پاره‌ای از داده‌ها، عنوان خلیفه اعم از امیرالمؤمنین به کار می‌رفته است. گفته‌اند حسن بن سهل در حدود

۱. به نظر می‌رسد ادعای اینکه «پس از اسلام به کسانی که از سوی رسول خدا و خلفا به فرماندهی مأموریت‌های جنگی منصوب می‌شدند، امیر گفته می‌شد، مثل عبدالله بن جحش» (دانشنامه جهان اسلام، ج ۲، ص ۵۲۲) نیازمند توضیح است، چون به لحاظ معنایی امیر با امیرالمؤمنین فاصله فراوان دارد.
۲. نووی، المجموع، ج ۹، ص ۱۸۶؛ ج ۱۴، ص ۳۰۰؛ اصبحی، المدونه الکبری، ج ۱، ص ۳۰۵؛ ج ۲، ص ۲۹۵.
۳. ابن‌ادریس شافعی، کتاب الام، ج ۴، ص ۱۸۳؛ خطیب، مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۴۰۰؛ دمیاطی، اعانه الطالبین، ج ۲، ص ۴۰۲.
۴. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۵.
۵. ابن‌خیاط، تاریخ خلیفه، ص ۲۷، ۱۹۴ و ۲۰۰.
۶. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۲۲۳؛ ابن‌جوئی، المنتظم، ج ۱۳، ص ۶۳؛ نووی، روضه الطالبین، ج ۵، ص ۳۲۱؛ ابن‌ادریس شافعی، کتاب الام، ج ۷، ص ۱۱۵؛ ج ۷، ص ۱۹۴.
۷. بستانی، دائرةالمعارف الاسلامیه، ج ۴، ص ۴۱۲.
۸. نووی، المجموع، ج ۵، ص ۲۵۱.
۹. ابن‌خلدون، تاریخ، ج ۱، ص ۲۸۲.

واسط، خلیفه مأمون بود،^۱ اما عکس آن نیز در تاریخ آمده است؛ وقتی ابومسلم، ابوجعفر منصور را به امیرالمؤمنینی تهنیت گفت نه خلافت، او برآشفته و خشمگین شد و ابومسلم مجدد او را به خلافت تبریک گفت.^۲ به هر روی تعیین نسبت میان این دو آسان نیست.

در تاریخ آمده است هرگاه، مسلمانان به هر دلیلی بر آن می‌شدند تا مشروعیت پیشوایی کسی را زیر سوال ببرند، لقب «امیرالمؤمنین» را از او می‌گرفتند، چنانکه وقتی کمیل بن زیاد از سوی مالک اشتر نامه‌ای برای عثمان آورد، بر او سلام کرد، اما امیرالمؤمنینش نخواند، چون راز آن را پرسیدند گفت: اگر از کارهای خویش توبه کند و آنچه می‌خواهیم به ما بدهد، امیر ما مؤمنان خواهد بود.^۳ خوارج نیز پس از حکمیت، از به کار بردن این لقب برای امام علی علیه السلام سرباز زدند.^۴ هم‌چنین وقتی کسی را می‌خواستند غیر منتخب یا غیر مقبول همگان بشمارند از به کار بردن این لقب برای او پرهیز می‌کردند. آورده‌اند وقتی در جریان حکمیت، اهل عراق و شام جمع شدند، کاتبی آوردند و گفتند: بنویس هذا ما تقاضی علیه امیرالمؤمنین. معاویه به اعتراض برخاست و گفت اگر چنین است، چرا با او می‌جنگیم؟ خواست تا این کلمه از متن نامه حذف گردد که باعث بگومگوهای گردید.^۵

ابو احمد عسکری در کتاب *الامالی خود آورده*: وقتی سعد بن ابی وقاص در سال صلح و جماعت؛ سال ۴۰ هجری که امام حسن علیه السلام از خلافت کناره گرفت، بر معاویه وارد شد، او را به این عنوان خطاب نکرد با این استدلال که مؤمنان او را امیر خود نکرده‌اند،^۶ هم‌چنین طاوس یمانی در ملاقاتش با هشام بن عبدالملک، با همین استدلال او را به نام سلام کرد نه امیرالمؤمنین، تا دروغی را بر مسلمین نبسته باشد.^۷

مربطین چون تحت سلطه عباسیان بودند به همین اعتبار که همگان تحت امر آنان نیستند، خود را امیر المسلمین می‌خواندند.^۸ گاه عده‌ای برای مشروعیت بخشی موقعیت سیاسی و رهبری،

۱. خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، ج ۶، ص ۱۴۱.

۲. طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۷، ص ۴۸۰.

۳. محب طبری، *الریاض النضره*، ج ۳، ص ۸۷.

۴. ابن ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۲، ص ۲۱۶؛ امین، *اعیان الشیعه*، ج ۱، ص ۵۱۲.

۵. یعقوبی، *تاریخ الیعقوبی*، ج ۲، ص ۱۸۹.

۶. ابن ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۲، ص ۲۶۳.

۷. ابن خلکان، *وفیات الاعیان*، ج ۲، ص ۵۱۰.

۸. بستانی، *دائرةالمعارف الاسلامیه*، ج ۲، ص ۶۵۳.

به این عنوان خوانده می‌شدند. شاید اول‌بار این معاویه بود که پیش از تصدی حکومت، از سوی حجاج بن خزیمه بن صمه، امیرالمؤمنین لقب گرفت تا به خون‌خواهی عثمان ترغیبش کند.^۱ همچنین با ابوالحسین محمد بن جعفر بن محمد دیباج در سال ۲۰۰ هجری در مکه با این نام بیعت شد^۲ و وقتی ابراهیم بن محمد مهدی بن عبدالله منصور، در زمان مأمون در بغداد اقامت گزید، مدعی امیرالمؤمنینی گردید.^۳

ابوعبدالله شیعی وقتی به‌عنوان داعی در سرزمین‌های اسلامی مغرب (قیروان) بر زیاده‌الله اغلی پیروزی یافت و زمینه را برای ورود عبیدالله مهدی فراهم ساخت (۲۹۷ق)، بر او به‌عنوان امیرالمؤمنین سلام کرد.^۴

یحیی بن حسین بن قاسم بن طباطبا نیز در سال ۲۹۸ در یمن با عنوان امیرالمؤمنین وارد فعالیت شد.^۵ با همه این‌ها برخی هم چنان بر این باور بودند که امیرالمؤمنینی شایسته کسی است که از مقبولیت عامه مسلمانان برخوردار باشد.

امویان اندلس با همین رویکرد، نزدیک به دویست سال از کاربرد این عنوان برای خویش پرهیز داشتند، چون می‌دانستند اولاً امیرالمؤمنین در مرکز خلافت اسلامی حکم می‌راند و ثانیاً خود را از چنان جایگاهی که بتوانند مدعی امیر همه مؤمنان گردند بی‌بهره می‌دانستند لذا تنها به نام امیر^۶ یا بنی الخلائف^۷ بسنده کردند، تا اینکه در عراق خلافت رو به ضعف نهاد و عبیدیان نیز در قیروان مدعی امیرالمؤمنینی شدند، اینجا بود که عبدالرحمن بن محمد ملقب به الناصر لدین الله، خود را سزاوار آن دانست که امیرالمؤمنین خوانده شود.^۸

کاربرد علمی و فرهنگی امیرالمؤمنین

علاوه بر کاربرد سیاسی امیرالمؤمنین، این اصطلاح به‌مثابه عنوانی برای رئیس و بزرگ نیز به کار

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۹۳.

۲. ابن داود بخاری، سر السلسله العلویه، ص ۴۵.

۳. طبری، تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۱۲۵ و ۱۲۸؛ مسکویه، تجارب الامم، ج ۴، ص ۱۳۴؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۷، ص ۱۶۸.

۴. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۲، ص ۱۳۴.

۵. سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۵۵۹؛ امین، اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۸۱.

۶. ذهبی، العبر فی خبر من غیر، ج ۲، ص ۱۸۸.

۷. مسعودی، التنبيه و الاشراف، ص ۲۸۸.

۸. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۲۴۳؛ ج ۱۴، ص ۱۵۶؛ همو، العبر فی خبر من غیر، ج ۲، ص ۱۸۸.

می‌رفته است، چنانکه در تعریف ملاصالح مازندرانی آمده بود. از این رو به سعد بن ابی وقاص در نبرد قادسیه، امیرالمؤمنین اطلاق شده،^۱ زید بن علی بن حسین علیه السلام در متون زیدیه با عنوان امیرالمؤمنین ملقب گردیده^۲ و به شعبه در حدیث گری، لقب امیرالمؤمنین داده شده بود، چون مؤمنان احادیث او را تلقی به قبول می‌کردند.^۳

همچنین سفیان ثوری^۴ و بخاری^۵ به این عنوان در حدیث ملقب شدند و بر همین سیاق، خوارج برخی از بزرگان خویش را به این نام می‌خواندند.^۶ بنابراین اصطلاح امیرالمؤمنین تنها در حوزه سیاست و حکومت کاربرد نداشته، بلکه معنای واژگانی آنکه ناظر بر بزرگی و پیشوایی فردی در یک حوزه و سرآمدی‌اش در آن باشد، مدنظر بوده است. البته از این نکته نباید گذشت که چه بسا زیدیه و خوارج با مفهوم سیاسی، بزرگان و سردمداران خود را به این لقب می‌خواندند، چون در پندار خویش، آنان را امیر مؤمنان می‌دانستند.

نتیجه

اصطلاح امیرالمؤمنین که در عهد اسلامی پدید آمد، برابر آنچه گفته شد، اول بار از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله و بامعنای خاص اطلاق گردید، اما سپس از انحصار معنایی و طبعاً مصداقی خود خارج و در معنای سیاسی و اجتماعی به کاربرده شد.

این اصطلاح در دوره‌های بعدی و در عهد حاکمیت سیاسی مسلمانان، بیشتر بار سیاسی یافت و برای کسانی که عهده‌دار رتق وفتق امور مسلمین بودند؛ یعنی خلفا و متصدیان امور سیاسی که نقش رهبری و پیشوایی جامعه اسلامی را بر عهده داشتند، به کار رفت و با همین رویکرد، گاه بر پیشروان حوزه‌های دانشی یا رهبر یک حرکت اجتماعی نیز اطلاق می‌گردید، هرچند هیچ‌یک از این معانی با آنچه درباره امام علی علیه السلام مطرح بود، برابری نمی‌تواند کرد، چون در باور شیعی، امیرالمؤمنین، وجهی آسمانی و رویه‌ای دینی و قداستی دارد و به همین سبب اطلاق آن را برای غیر آن حضرت مجاز نمی‌شمرند.

۱. ابن‌خلدون، تاریخ، ج ۱، ص ۲۸۲.

۲. زید، مستد زید بن علی، ص ۱۸۱ و ۲۱۷.

۳. بخاری، تاریخ الکبیر، ج ۴، ص ۲۴۴؛ العینی، عمدہ القاری، ج ۵، ص ۲۹۰؛ زیلعلی، نصب الرایه، ج ۱، ص ۴۷۹.

۴. بخاری، تاریخ الصغیر، ج ۲، ص ۲۴۳.

۵. همان، ج ۱، ص ۱.

۶. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

منابع و مأخذ

۱. آقا بزرگ تهرانی، شیخ آقا بزرگ، *الذریعة الی تصانیف الشیعه*، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م.
۲. ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد بن هبة الله، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۷/۱۳۸۷ م.
۳. ابن اثیر، ابو الحسن علی بن ابی الکریم عزالدین، *الکامل فی التاریخ*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۷ م.
۴. ابن ادريس شافعی، ابو عبدالله محمد، *کتاب الام*، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م.
۵. ابن ادريس شافعی، محمد، *الرسالة*، تحقیق احمد محمد شاکر، بیروت، دالمکتبة العلمیه، بی تا.
۶. ابن جوزی، أبو الفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد، *المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۲ ق / ۱۹۹۲ م.
۷. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، *تاریخ ابن خلدون (العبر و دیوان المبتدأ و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصروهم من ذوی السلطان الاکبر)*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۸. ابن خلکان، احمد بن محمد، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، تحقیق احسن عباس، بیروت، دارالثقافه، ۱۴۱۴ ق.
۹. ابن خیاط عصفری، خلیفه، *تاریخ خلیفه بن خیاط*، سهیل زکار، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.
۱۰. ابن داود بخاری، ابو نصر سهل بن عبدالله، *سر السلسله العلویه*، تقدیم و تعلیق: سید محمد صادق بحر العلوم، قم، منشورات شریف مرتضی (افست)، ۱۴۱۳ ق.
۱۱. ابن رستم طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، *دلائل الامامه*، تحقیق بخش دراسات الاسلامیه موسسه البعثه، قم، موسسه البعثه، ۱۴۱۳ ق.
۱۲. ابن سعد، ابو عبدالله محمد بن سعد بن منیع، *الطبقات الکبری*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۳. ابن شبه نمیری، ابو زید عمر، *تاریخ المدینة المنوره*، تحقیق محمد شلتوت، قم، دارالفکر، ۱۴۱۰ ق / ۱۹۹۰ م / ۱۳۶۸.
۱۴. ابن طاووس حلی، سید رضی الدین علی، *الیقین باختصاص مولانا علی علیه السلام بامره المؤمنین*، قم، موسسه دارالکتاب (الجزائری) للطباعة و النشر، ۱۴۱۳.

١٥. ابن عبدالبر قرطبی، ابو عمر یوسف بن عبد الله بن محمد، *الاستیعاب فی معرفة الأصحاب*، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل، ١٤١٢ ق / ١٩٩٢ م.
١٦. ابن عساکر شافعی، ابوالقاسم علی بن حسن بن هبة الله، *تاریخ مدینة دمشق*، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ١٤١٥ ق / ١٩٩٥ م.
١٧. ابن کثیر دمشقی، أبی الفداء اسماعیل، *البدایه و النهایه*، تحقیق علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، اول، ١٤٠٨ ه / ١٩٨٨ م.
١٨. اصبحی، ابو عبدالله مالک بن انس، *المدونة الكبرى*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
١٩. اعلمی حائری، محمد حسین، *دائرة المعارف الشيعية العامة*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ١٤١٣ ق / ١٩٩٣ م.
٢٠. امین عاملی، سید محسن، *اعیان الشيعه*، تحقیق حسن امین، بیروت، دارالتعارف، ١٤٠٣ ق / ١٩٨٣ م.
٢١. ایجی فارسی، عضد الدین عبد الرحمان بن احمد، *المواقف فی علم الکلام*، تحقیق عبدالرحمن عمیر، بیروت، دارالجیل، ١٤١٧ ق / ١٩٩٧ م.
٢٢. بحرانی، سید هاشم، *مدینة معاجز الائمة الاثنی عشر و دلائل الحجج علی البشر*، لجنة التحقيق برئاسة الشيخ عباد الله الطهرانی الميانجی، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ١٤١٥ ق.
٢٣. بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم، *التاریخ الصغير*، تحقیق محمود ابراهیم زاید، بیروت، دارالمعرفة، ١٤٠٦ ق.
٢٤. بخاری، ابی عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم، بی تا، *التاریخ الكبير*، دیار بکر ترکیه، مكتبة الاسلامیه.
٢٥. بستانی، *دائرة المعارف الاسلامیه*، تحقیق ابراهیم زکی خورشید و ...، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
٢٦. بغدادی، اسماعیل باشا، *ایضاح المکنون*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
٢٧. _____، *هدیه العارفين*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
٢٨. تفتازانی، مسعود بن عمر بن عبدالله، *شرح المقاصد فی علم الکلام*، پاکستان، دارالمعارف النعمانیه، ١٤٠١ ق / ١٩٨١ م.
٢٩. حاج سید جوادی، احمد صدر و دیگران (زیر نظر)، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، نشر سعید محبی، ١٣٧٥.

۳۰. حاکم، امام ابو احمد، *شعار اصحاب الحديث*، تحقیق عبد العزيز بن محمد سرحان، کویت، دارالخلفاء، بی تا.
۳۱. حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعة*، تحقیق محمد رضا جلالی، مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۴.
۳۲. حلی، حسن بن سلیمان، *مختصر بصائر الدرجات*، النجف الاشرف، منشورات المطبعة الحیدریه، ۱۳۷۰ ق / ۱۹۵۰ م.
۳۳. خسروجردی، ابوبکر احمد بن حسین بن علی بن موسی، *الاعتقاد و الهدایة الی سبیل الرشاد علی مذهب السلف و اصحاب الحديث*، تحقیق احمد عصام الکاتب، بیروت، دارالآفاق الجدیة، ۱۴۰۱ ق.
۳۴. خطیب بغدادی، ابو بکر احمد بن علی بن ثابت، *تاریخ بغداد او مدینه السلام*، تحقق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۷ م.
۳۵. خطیب، محمد شربینی، *معنی المحتاج*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۷ هـ / ۱۹۵۸ م.
۳۶. دمیاطی، ابوبکر ابن سید محمد شطا، *اعانة الطالبین*، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۷ م.
۳۷. دیار بکری، حسین، *تاریخ الخمیس فی احوال انفس النفیس*، بیروت، دار صادر، بی تا.
۳۸. دیلمی، ابو محمد حسن بن محمد، *ارشاد القلوب*، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۵ ق / ۱۳۷۴.
۳۹. ذهبی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان، *العبر فی خبر من غبر*، تحقیق فؤاد سید، کویت، دائرة المطبوعات و النشر، ۱۹۶۱ م.
۴۰. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، *تاریخ الاسلام و وفيات المشاهیر و الأعلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۳ م.
۴۱. _____، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق شعیب الارنؤوط، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۳ م.
۴۲. زید بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب، *مسند الامام زید*، بیروت، منشورات دارالمکتبة الحیة، بی تا.
۴۳. زیلعی، جمال الدین، *نصب الراية فی تخريج احادیث الهدایه*، قاهره، دارالحديث، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۵ م.

٤٤. سروی، ابن شهر آشوب، مناقب آل ابوطالب، لجنه من اساتذة النجف الأشرف، نجف اشرف، مطبعة الحیدریه، ١٣٧٦ / ١٩٥٦ م.
٤٥. سلیم بن قیس هلالی، کتاب سلیم، تحقیق محمد باقر انصاری زنجانی، قم، دلیل ما، ١٤٢٢ ق / ١٣٨٠.
٤٦. سیوطی، جمال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، تاریخ الخلفاء، بیروت، مطابع معتوق اخوان، بی تا.
٤٧. شجری جرجانی، یحیی بن حسین بن اسماعیل حسنی، ترتیب الامالی الخمیسیه للشجری، تحقیق محمد حسن اسماعیلی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ١٤٢٢ ق / ٢٠٠١ م.
٤٨. شریف مرتضی (علم الهدی)، ابوالقاسم علی بن حسین، رسائل الشریف المرتضی، قم، دارالقرآن الکریم، ١٤٠٥ ق.
٤٩. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، الخصال، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ١٤٠٣ ق / ١٣٦٢.
٥٠. _____، الاعتقادات، تحقیق عصام عبد السید، بیروت، دارالمفید للطباعة والنشر و التوزیع، ١٤١٤ ق / ١٩٩٣ م.
٥١. صدوق، ابومحمد محمد بن علی بن حسین بن بابویه، الامالی، تهران، اسلامی، ١٣٥٥.
٥٢. صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تصحیح شیخ حسین اعلمی، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ١٤٠٤ ق / ١٩٨٤ م.
٥٣. صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، معانی الاخبار، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، قم، موسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ١٣٧٩ ق.
٥٤. _____، علل الشرایع، تحقیق محمد صادق بحر العلوم، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه و مطبعتها، ١٩٦٦ م.
٥٥. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الطبری (تاریخ الأمم و الملوک)، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، ١٣٨٧ ق.
٥٦. طرابلسی، عبدالعزیز بن براج، جواهر الفقه، تحقیق ابراهیم بهادری، قم، موسسه نشر اسلامی، ١٤١١ ق.
٥٧. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد، قم، مطبعة الخيام، ١٤٠٠ ق.
٥٨. عاملی، سید جعفر مرتضی، الصحیح من سیره الامام علی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ١٤٣٠ ق / ١٣٨٨.

۵۹. العینی، بدرالدین ابی محمد، *عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۶۰. فتال نیشابوری، ابوعلی محمد بن حسن بن علی احمد، *روضة السواعظین*، قم، منشورات الرضی، بی تا.
۶۱. فیض کاشانی، محمد بن مرتضی، *الوافی*، تحقیق ضیاء الدین حسینی، اصفهان، مکتبه الامام امیرالمؤمنین علی علیه السلام العامه، ۱۴۰۶ ق / ۱۳۶۵.
۶۲. کلبرک، اتان، *کتابخانه سید بن طاوس*، تحقیق و ترجمه سیدعلی قرایی و رسول جعفریان، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۳۷۱.
۶۳. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق / ۱۳۶۵.
۶۴. مازندرانی، مولی محمد صالح، *شرح اصول الکافی*، تحقیق میرزا ابوالحسن شعرانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۲۱ ق / ۲۰۰۰ م.
۶۵. مجلسی، محمد باقر، *بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار ائمة الاطهار علیهم السلام*، تحقیق یحیی العابدی، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م.
۶۶. مجلسی، محمدتقی بن مقصودعلی، *روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه*، علی پناه اشتهااردی و حسین موسوی کرمانی، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، ۱۴۰۶ ق.
۶۷. محب طبری، ابوجعفر احمد، *الریاض النضرة فی مناقب العشرة*، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
۶۸. مسعودی، علی بن حسین، *التنبیه و الاشراف*، بیروت، دار صعب، بی تا.
۶۹. مسکویه رازی، احمد بن محمد، *تجارب الامم و تعاقب الهمم*، تحقیق ابوالقاسم امامی، سروش، ۱۴۲۲ ق / ۱۳۷۹.
۷۰. مفید، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان، *مسار الشیعه فی تواریخ الشریعه*، تحقیق شیخ مهدی نجف، بیروت، دارالمفید للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۳ م.
۷۱. _____، *الاختصاص*، تحقیق علی اکبر غفاری و سید محمود زرنندی، بیروت، دارالمفید للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۳ م.
۷۲. مقریزی، ابو العباس احمد بن علی بن عبدالقادر، *امتاع الاسماع بما للنبی من الاحوال و الاموال و الحضرة و المتاع*، تحقیق محمد عبدالحمید نمیسی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ ق / ۱۹۹۹ م.

۷۳. منتظری مقدم، حامد، *امیرالمؤمنین و ملک، دو واژه دو فرهنگ*، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۳.

۷۴. نوری طبرسی، میرزا حسین بن محمد تقی، *مستدرک الوسائل*، قم، موسسه آل البیت، ۱۴۰۸ ق.

۷۵. نووی، ابو زکریا محیی الدین بن شرف، *المجموع*، بیروت، دارالفکر، بی تا.

۷۶. _____، *روضه الطالبین*، تحقیق عادل احمد عبد الموجود و علی محمد معرض، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.

۷۷. نیشابوری کنتوری، سید اعجاز حسین نیشابوری، *کشف الحجب و الاستار*، قم، بهمن، ۱۴۰۹ ق.

۷۸. واقدی، محمد بن عمر، *المغازی*، تحقیق مارسدن جونس، تهران، نشر دانش اسلامی، ۱۴۰۵ ق.

۷۹. هبتمی، احمد بن محمد علی بن حجر، *الصواعق المحرقة علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه*، تحقیق عبدالرحمن بن عبدالله ترکی و کامل محمد الخراط، لبنان، موسسه الرساله، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۷ م.

۸۰. هبتمی، نورالدین علی بن ابی بکر، *مجمع الزوائد*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ / ۱۹۸۸ م.

۸۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر کاتب عباسی، *تاریخ یعقوبی*، دارصادر، بیروت، بی تا.

